

# مغولان و سید شرف الدین ابراہیم

نوشتہ

دکتر حسین میر جعفری

پروفیسر، گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

رتال جامع علوم انسانی

مجموعہ تاریخ



پڙو، شڪاهه علوم انساني و مطالعات فرېنڊي  
پرتال جامع علوم انساني

حملات جهانسوز قوم مغول به فرماندهی سردار خونخوار آسیا، چنگیز در آغاز قرن هفتم هجری قمری به ایران و ممالک دیگر، از جمله حوادثی بود که با توافق جمیع مورخین اسلامی و اروپائی به بلائی آسمانی بیشتر شباهت داشت تا به حادثه‌ای تاریخی، طوایف و قبایل مختلفی همواره به سرزمین ایران هجوم آورده‌اند و دست به کشتارهای عظیم و فجیمی زده‌اند، اما هیچک از این حملات مانند حمله مغول نبوده و اثرات و نتایج آن بدین پایه نرسیده است. مغولها در بعضی قسمتها مدنیت را بکلی نیست و نابود و برخی سرزمین‌ها را نیز بکلی خالی از سکنه ساختند. این قوم در هجوم و حشیانه خود علاوه بر تخریب بلاد آباد و معمور و قتل و غارت، طومار علم و هنر را در محیط فضل‌پرور خراسان و ماوراالنهر درهم پیچیدند و با ویرانی کتابخانه‌ها و مراکز فضل و ادب و کشتار علما و فضلا ضربه بزرگی بر چشمه فیاض و پربرکت تمدن ایران وارد آوردند:

هیچ شهر و دیاری نماند که از قتل و غارت مصون مانده باشد. بگفته ابن اثیر، هفتاد هزار نفر در نیشابور بقتل رسیدند. عظاملك جوینی، مؤلف تاریخ جهانگشا، حتی این رقم را يك میلیون و سیصد هزار نفر ذکر کرده است. در مرو نیز هفتصد هزار نفر کشته شدند و به هر يك از سربازان مغول، سیصدالی چهارصد «مروی» برای کشتن رسید و چنان کشتار کردند که گودالها از کشتگان انباشته شد... و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت (۸). در بخارا با آنکه مقاومتی نشد و مردم تسلیم شدند، هر چه بود به یغما بردند و به نوشته خواجه رشیدالدین فضل‌الله «صنادیق

مصاحف را آخور اسبان ساختند و چنگ و شراب در مسجد بینداختند... آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز بسوخت. مگر جامع و بعضی سرایهائی که از آجر بود... (۲). این کشت و کشتارها منحصر به دوره چنگیز نبود. بلکه در روزگار ایلخانان نیز ادامه داشت. شیوه آدمکشی را مغولان در همه جا داشتند. در دوره هلاکو وقتی به سال ۶۵۶ هجری بغداد فتح گردید و خلیفه عباسی تسلیم شد، سه روز قتل و غارت عام در گرفت. «لشکر به یکبار در شهر رفتند و تر و خشک می سوختند». شاید بواسطه عفونت هوای بغداد بود که یک هفته بعد هلاکو را مجبور کرد تا از آنجا کوچ کند (۳).

در حکومت مغول که قانون زور حکمفرما بود، مردم در شهرها امنیتی نداشتند، حتی کار باج گرفتن و زور گفتن به جایی رسیده بود که به قول رشیدالدین فضل‌الله «هر بزرگ معتبر صاحب ناموس و خواجه که در بازار رفتی به جهت معامله‌ای و استحمام، چند خربنده پیرامن او در می آمدند و می گفتند که ما را چندین زر باید داد که امروز وجه شاهد و شراب و مطرب و نان و گوشت و حوائج و دیگر مایحتاج ما باشد، بکار می آید و ترا می باید داد اگر ندادی یا عذر گفتی، سفاهت می کردند و عاقبه‌الامر یا زر می ستدند یا او را بسیار می زدند و زر و عرض و ناموس رفته از بازار بیرون بایستی آمدن». بر سر بازارها دسته دسته شتربانان و قاصدان و پیکان و دیگران ایستاده، اشخاص را بدین ترتیب در روز روشن لخت می کردند و به روایت رشیدالدین «تمامت به خونین و شهزادگان و امرا علق داشتند» و کسی از بیم ایشان جرأت اعتراض و مقاومت نداشت (۴). در دولت مغولی، همه از عالی و دانی رشوه می گرفتند و دزدی و سوءاستفاده رواج داشت، ثروتی که حکام و وزرا گرد می آورده‌اند، افسانه‌ای و اعجاب‌انگیز است. هر قدر بناهای عام‌المنفعه و آبادانیه‌ها و خیرات و صلوات و بخششهای برخی از آنان را بیاد آوریم، باز این نکته را از خاطر نمی برد که این همه املاک و دارائی و زر و سیم را نمی توان از راه مشروع بدست آورد.

نباید چنین اندیشید که همه مردم آنزمان دست روی دست گذاشته، هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی دادند، بلکه باید گفت که در عصر مغول و ایلخانان، قیامها و نهضت‌های مردمی فراوان رخ داده که متأسفانه اکثر مورخان آن دوره کمتر به شرح آنها پرداخته و رهبران آنها

را بقول خواجه رشیدالدین فضل‌الله، «مشایخ صورت فضول سریرت» و «دغلبازان نیرنگ‌پیشه» که فرقه طریقت را وسیله تحصیل اغراض دنیوی قرار می‌دهند، معرفی نموده‌اند (۵). بجاست که به تحقیق علمی در تاریخ این نهضت‌ها توجه بیشتری مبذول گردد. از جمله این قیامها می‌توان از قیام طیبی به نام محمود تارابی در بخارا و پیر یعقوب باغستانی (۶) در شهر تبریز و قاضی سیداشرف‌الدین ابراهیم در شیراز نام برد که در این مختصر بشرح حال قاضی شرف‌الدین اکتفا خواهیم نمود:

بهنگام حمله مغول به نواحی و شهرهای مختلف ایران، اتابک ابوبکر بن سعد از اتابکان فارس، سیاست و تدبیری به‌خرج داد و با او کتای قاآن جانشین چنگیز از در تبعیت و انقیاد درآمد و صلاح خود را در آن دید که فرمان مغول را گردن نهد و اقلیم پارس را از تعرض قوم مغول که در همان اوان، یعنی در ۶۳۳ اصفهان را با خاک یکسان کرده بودند، نجات بخشد. به همین نظر برادرزاده خود را به دربار او کتای فرستاد و ملترم پرداخت خراج فارس گردید (۷) و بدین ترتیب خطه فارس را از دستبرد لشکریان مغول در امان داشت و از آن پس فضلا و اهل علم و کسانی که از جلو سیل خانمان برانداز مغول گریخته و در جستجوی گوشه‌ای امن و راحت بودند، در حوزه فرمانروائی اتابکان گرد آمدند. سعدی در مورد سیاست فرزندوی سعد می‌گوید: اتابک با حسن سیاست و تدبیر خود به جای آنکه جهت مقابله با مغول سدی مانند سد اسکندر بسازد با سلاح زر به مقابله آنها شتافت و با این اقدام عاقلانه کشور را از خطر و انهدام قطعی رهائی بخشید:

سکندر به دیوار روئین و سنگ بس کرد از جهان راه یاجوج ننگ  
 نرامد یاجوج کسفر از زرت نه روئین چو دیوار استکندر است  
 در این دوبیت مقصود شاعر از «یاجوج کفر» چنگیز خان است که اتابک با او از در صلح آمده به او خراجی داد و جان مسلمانان شیراز را از آسیب قهر او نجات بخشید و در اینجا شیخ اجل، حسن تدبیر او را به اسکندر ترجیح داده است، زیرا اسکندر با دیوار روئین در مقابل هجوم یاجوج مانعی بنا نمود، لیکن اتابک راه حمله یاجوج کفر را با زر مسدود ساخت (۸).  
 در زمان هلاکو خان، اتابک ابوبکر از راه احتیاط پسر خود، سعد را به خدمت خان مغول

فرستاد. هلاکو او را به خوشی پذیرفت و فرمان حکومت آل سلغور را بر فارس تجدید نمود و زمانی که سعد به خدمت پدر بر می‌گشت، اتابک ابوبکر وفات کرده بود. روابط حسنه اتابکان فارس با مغول مدتی ادامه داشت تا اینکه اتابک سلجوقشاه بن سلغور بن سعد بفرمان هلاکو و بدست التاجو، سردار مغول بقتل رسید و پس از وی مردم شیراز، آتش خاتون (۶۶۲-۶۶۳) دختر اتابک سعد دوم را به اتابکی برگزیدند، لیکن از این تاریخ به بعد خطه فارس که قریب نیم قرن با تدبیر اتابکان سلغوری از استیلائی مغول محفوظ مانده بود، مطیع نظر ایشان قرار گرفت و سالی بیش طول نکشید که فارس رسماً ضمیمه دیوان ایلخانی گردید و سلسله اتابکان فارس برافتاده مغول آنجا را تحت تصرف مستقیم خود گرفتند. مغولان برای آنکه بتوانند فارس را پس از مرگ آتش خاتون رسماً جزو قلمرو خود کنند، او را به عقد منگوتیمور فرزند هلاکو خان در آوردند (۹). در سال ۶۸۲ در شیراز شورش شد و چون مغولان وی را در این شورش مقصر می‌دانستند، لذا دستش را کاملاً از امور دولت کوتاه کردند. آتش خاتون دستگیر شد و به سال ۶۸۵ در زندان درگذشت (۱۰).

کم‌روشهای ظالمانه مغولان و عقاب ستمگر آنها کینه و تنفر مردم آزادی‌دوست فارس را علیه مغول و همکاران محلی آنها برانگیخت. به نظر می‌رسد که کشته شدن سلجوقشاه سلغوری که از آن تاریخ ملک فارس بکلی در قبضه تصرف بیگانگان افتاد و بقول و صاف «فرومایگان بر کارها تسلط یافتند»، خشم مردم شیراز را برانگیخته است. و صاف می‌نویسد: «پس از قتل سلجوقشاه، «دمر» که مشاور و چاکر «التاجو» (۱۱) بود، گفت: شیراز را قتل عام باید کرد تا بار دیگر مردم آن، خیال عصیان در سر نبرورند. التاجو بدان رضا نداد و گفت: اهالی شیراز پیوسته اظهار بندگی کرده‌اند چگونه ملکی بدین آراستگی را بی حکم ایلخان خراب توان کرد. پس به مردم امان داد و شهنه‌ای بگماشت و... لشکر را اجازه بازگشت داد و خود به بندگی حضرت ایلخان شتافت».

در همین زمان یعنی به سال ۶۶۳ بود که قیام بزرگ مردم تحت قیادت قاضی سید شرف‌الدین ابراهیم علیه حکومت مغولان در شیراز بوقوع پیوست. متأسفانه محققان تا کنون کمتر به مطالعه این نوع قیامها پرداخته‌اند و همچنین می‌توان گفت که بعلاوه اغراض خاص

مورخان، اطلاع دقیقی نیز در مورد آنها در دست نیست. اینان قهرمانانی بودند که با تکیه بر نیروی مردم به دفاع از حقوق انسانی برخاسته در راه تحقق آن به مبارزه توسل جسته‌اند و خلاصه در این بررسی‌ها است که با چهره این بزرگان انسانیت آشنا می‌شویم و همت و شجاعتشان را در می‌یابیم و گزافه نیست اگر بگوئیم بیشتر این رادمردان در لباس رهبران بزرگ مذاهب و نحله‌های تصوف، هدفشان برقراری نظامی بوده است که در آن همه انسانها برادر و برابر باشند و هر یک به اقتضای زمان و مکان رسالتی را بعهده گرفته‌اند. در بسیاری موارد اگرچه قیام و عصیان آنان را بیرحمانه فرو نشانده‌اند، لیکن نهضت آنان و اینکه جان بر کف دست نهاده و با ظلم و پلیدی مبارزه کرده‌اند درس عبرتی بوده است برای آیندگان. یکی از آن دسته افرادی که تا کنون تحقیقی در خصوص وی صورت نگرفته، قاضی سیدشرف‌الدین ابراهیم است که با زورمندان و سروران دروغین در افتاد و سرانجام در راه هدف خود کشته شد. نگارنده با توجه به مدارک موجود به قیام و شرح حال وی پرداخته نظرات مورخان را در این زمینه بیان می‌دارد. البته باید یادآور شویم که قلت مدارک و منابع و این که مورخان زمان او به اقتضای وضع خاص خود این نوع نهضت‌ها را کوچک جلوه داده و گاه با نظر دشمنی به آن نگریسته‌اند، ما را ناگزیر می‌سازد که در تحلیل به حدس و فرض اکتفا کرده از نتیجه گیریهای قطعی خودداری کنیم و داوری را به عهده خوانندگان بگذاریم:

ابوالعباس معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر زرکوب شیرازی مؤلف کتاب «شیراز نامه» در خصوص وی می‌نویسد: «سیدشرف‌الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحه علیا، مجد و شرف و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او، «قد نطق به الافاق و حدث به الرفاق»، یک چندی از تکاب غارب غربت اختیار کرده و مدتی در خراسان عصای اقامت انداخته بود. هوای حکومت شیراز محرض او گشت، فوجی از تراکمه و از هر صنف طایفه با خود جمع کرد، با لشکری بر عزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود شبانکاره در حرکت درآمد و نیز اعتماد هر چه تمام‌تر بر علم سیمیا داشت چه در اثنا سیاحت شطری از آن علم حاصل کرده بود، دعوی مهدی‌گری باعث و محرض او گشت، چون آوازه لشکر به شیراز در افتاد، گرچه جمعی لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال آن لشکر کرد و نزدیک پل کواد (۱۳) اتفاق

منازلت هر دولشکر افتاد، لشکر سیدشرف‌الدین پشتی نداشتند، هزیمت گرفتند، و سید را و امام عالم شمس‌الدین عمر مشهدی صلی که از وعاظ شیراز بود و جوقی از اعلام علما که با او متفق بودند، هم در آنجا به قتل آوردند و وقت تلك الواقعة سنه ست و ستین و ستمائه [۶۶۶] (۱۴).

شهاب‌الدین یا شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی معروف به «وصاف‌الحضرة» که بهنگام وقوع این حادثه به سال ۶۶۳ در شیراز تولد یافته و بعدها مورد توجه تنی چند از وزرای معروف ایلخانان قرار گرفته و مورخ غازان خان و الجایتو بوده در مورد «قاضی‌القضاة شرف‌الدین ابراهیم» می‌نویسد:

«او سیدی عظیم‌الشأن بود. مدتی از وطن خود مهاجرت کرد و در خراسان اقامت گزید؛ بعلت زهد و پرهیز و ریاضاتی که داشت، گروهی دست ارادت به او دادند و از او کرامات بسیار نقل کردند. چون خواست از خراسان به شیراز آید، در راه آغاز دعوت کرد و خلئی بدو گرویدند. به هر موضعی که می‌رسید، طایفه‌ای با وی همراه می‌شدند. معتقد بود که او مهدی آخرالزمان است. گویند از ضمایر مردم خیر می‌داد، چون این کرامت شایع شد، مردم نیز چیزی بر آن مزید کردند و گفتند: مثنی سنگریزه از زمین برمی‌دارد و دعائی بر آن می‌دمد و می‌افشاند ناگاه هر يك سواری زره‌پوش با شمشیر و نیزه می‌گردد.

سید با لشکری به قصد تصرف شیراز از حدود شبانکاره در حرکت آمد. در آن وقت شحنگی شیراز به عهده باسطو بود و کلجه نایب دیوان اتابکی بود. پس از مشاورت با لشکری از مغول و مسلمان بیرون آمدند. نزدیک پل کوارد و سیاه بهم رسیدند. در افواه افتاده بود، که جزا این لشکری عظیم از اشخاص غیبی دارد و نیز هر کس که به قصد ایشان دست به سلاح برد فالیح گردد، این امر سبب شد که در آنجا هیچ کس را یارای پیشدستی در مقاتلت نبود. ناگاه از گوشه‌ای بر سیبل امتحان دوسه تن ترسان و لرزان تیری انداختند و فالیح نشدند. سید در قلب سپاه ایستاده بود تکبیر گویان حمله کرد. لشکر مغول به يك بار از جای جنبید. گروهی از ترکمانان راه گریز پیش گرفتند و لشکر پراکنده شد. مغولان کشتاری سخت بکردند. سید نیز بقتل رسید. این حادثه در رجب سال ۶۶۳ واقع شد. وقتی خبر خروج سیدشرف‌الدین ابراهیم به هلاکو رسید، برآشت و التاجو را به جرم آنکه به پیشنهاد نوکر خود گوش نداده و مردم شیراز



را قتل عام ننموده، هفده چوب بزده. پس فرمان داد تا ده هزار سپاهی به شیراز آیند و در آن سرزمین همان کشتی عام کنند که در عصر چنگیزخان ذر بلاد ماوراءالنهر کردند. در این هنگام خبر رسید که سید اشرف الدین (= شرف الدین) بقتل رسیده و مردم شیرازی تقصیر بوده‌اند. بدین واسطه خداوند آن بلار را از مردم شیراز دفع کرده (۱۵).

سید محمد بن سید برهان الدین خاوند شاه معروف به میرخواند مورخ مشهور عصر تیموری که طرف عنایت و توجه سلطان حسین بایقرا و از دست پروردگان وزیر ادیب و ادب پرور آن پادشاه، امیر علی شیر نوائی بوده به قیام قاضی القضاة سید اشرف الدین ابراهیم اشاره کرده و معلوم می‌گردد که مطالب خویش را عیناً از وصاف رونویسی نموده است (۱۶). مرحوم عباس اقبال آشتیانی نیز در کتاب تاریخ مغول مطالبی را بدون تحلیل در خصوص قاضی سید اشرف الدین ابراهیم بنقل از وصاف ذکر کرده است (۱۷).

مورخان اروپائی هم که در تاریخ مغول مطالعاتی دارند نتوانسته‌اند قیام سید اشرف الدین را خوب تجزیه و تحلیل کنند و برخی از آنان واقعه را به همان گونه که در منابع ایرانی موجود است، بیان داشته‌اند (۱۸).

از محتوای نوشته‌های مورخان در این خصوص چنین استنباط می‌شود که قیام اتابک سلجوقشاه، سرنوشت فارس را تغییر داد و مغولان خواستند کم کم این ایالت را نیز تحت سلطه مستقیم مغولان در آورند و در این موقع بود که ظلم و ستم مغولان و سنگینی مالیاتها مردم را بر آن داشت که اطراف انسانی دانا و بالاراده و از جان گذشته گرد آیند و نهضتی عظیم به فرماندهی قاضی سید اشرف الدین ابراهیم برپا کنند. مورخان مدح مغولان نیز ناچار به اعتراف شده‌اند که سید اشرف الدین مردی عظیم‌الشأن و شایسته مجدد و عظمت و بزرگی بود، لیکن در مجموع به اقتضای وضع طبقاتی خود، قیام آنان را که صرفاً رنگ مردمی داشته بی‌اهمیت تلقی نموده و شاید حقایق را به صورتی که اتفاق افتاده بیان نکرده‌اند و احتمالاً مانند بعضی از بزرگانی که در گذشته به تهمت زندق گرفتار گشته بودند، قاضی سید اشرف الدین نیز به تهمت ادعای مهدی‌گری دچار آمده است. احتمال می‌رود نسبتی که در این مورد به وی داده‌اند غرض آلود و افسانه آمیز باشد. از این رو به دشواری می‌توان از ورای غبار افسانه سیمای واقعی او را دید.

همچنین اتحاد سپاه مسلمانان و مغول این نکته را ثابت می‌کند که مخالفانش خواسته‌اند وی را به این علت که ادعای مهدویت دارد در نظر مسلمانان و مردم فارس زشت و ناپسند جلوه بدهند. از طرف دیگر شاید بین مردم آنچنان محبوبیتی پیدا کرده بوده که بسیاری او را یگانه امام واقعی شمرده و مقامی شبیه به مهدویت برای او قائل شده باشند. نهضت او ظاهراً در بین عامه مردم طرفدارانی پیدا کرده چنانچه وصاف می‌نویسد: «چون خواست از خراسان به شیراز آید، در راه دعوت آغاز کرد و خلقی بدو گرویدند، به هر موضعی که می‌رسید خلقی با وی همراه می‌شدند». در پایان شاید بتوان این نظریه را قبول کرد که قاضی شرف‌الدین ابراهیم مردی پاک و زاهد و از جان گذشته بود که در مقابل هیچ مشکلی عقب نشست و برای تحقق بخشیدن به آرزوهایی خویش، مسلمانان ستم‌دیده و نرמיד ایرانی را بر ضد دستگاه حکومت هلاکوخان مغول جمع آورد و دلیرانه با آنان مبارزه نمود و سرانجام در راه هدف خویش جان خود را از دست داد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و یادداشت‌ها

- ۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به جلد اول کتاب تاریخ جهانگشای، تألیف عظاملک جوینی به سبب و اهتمام و تصحیح محمدقزوینی.
- ۲- رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ۱۳۳۸ تهران، ج ۱، ص ۳۶۱.
- ۳- همان، ج ۲، صص ۷۱۳-۷۱۲.
- ۴- جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۵، بنقل از مقاله‌ای تحت عنوان «انمکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌الله» نوشته دکتر غلامحسین یوسفی، مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران، ۱۳۵۰، صص ۳۶۱-۳۵۹.
- ۵- تاریخ مبارک غازانی، به سبب و اهتمام کارل یان، صص ۱۵۲-۱۵۱.
- ۶- درباره شرح حال وی، رک به مقاله نویسنده این مقال تحت عنوان «حماسه پیر یعقوب باغستانی» مجله گوهر، شماره ۹ و ۱۰ آذر و دی ۱۳۵۷.
- ۷- اتابکان فارس از این به بعد در واقع شاهان دست‌نشانده مغول شدند. در قلمرو این‌گونه شاهان دست‌نشانده، افرادی به نام «باسقاق» مستقر بودند که ظاهراً وظیفه آنان کمک به شاه برای دریافت مالیات بود اما در باطن مأمور نظارت در کار او بودند و به همین سبب نیز محبوبیتی نداشتند. مظفرالدین قتلخ اتابک فارس فرمان داد تا باسقاقان و شهنه مغولی را در مقری که تحت نگهداری شدید قرار داشت، جای دهند تا آنان به هیچ وجه امکان تماس با رعایا را نداشته باشند. چه حضور این مغولان خود به وجهه فرمانروایان زیان می‌رساند. باسقاقان در فارس از سال ۶۶۰ هـ. ق در واقع نقش مأموران اداره امور دولت و صاحبان قدرت را به عهده داشته‌اند. (تاریخ و صاف، چاپ بیبی ص ۱۵۷ و ۱۵۸، بنقل از کتاب تاریخ مغول در ایران، تألیف برتولد اشپولر، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، تهران ۱۳۵۱، صص ۳۲۳-۳۲۲).
- ۸- ادوارد دبرون، تاریخ ادبی ایران (از سمدی تا جامی) ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۹، صص ۲۰-۲۱.
- ۹- تحریر تاریخ و صاف (= تجزیه‌الامصار و ترجمه‌الاعصار) به کوشش عبدالحمید آیتی، تهران ۱۳۲۶، ص ۱۱۴.
- ۱۰- همان، ص ۱۲۸ به بعد.
- ۱۱- موقمی که در شیراز شورش شد و «اغلی‌بیک» مأمور مغولی بدست سلجوقشاه کشته شد، هلاکو از این

کار خشکین شد و برای برقراری آرامش سپاهی به فرماندهی «التاجو» و «تیمور» به شیراز فرستاد (تحریر تاریخ و صاف ص ۱۰۸).

۱۲- تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۱.

۱۳- پل کواد- یا پول (بوک) کواد: کواد به قول مؤلف فارسنامه ناصری (ج ۲ ص ۲۶) همان قصبه کواراست. «بلوک کوار با آن که در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین از سرد سیرات فارس است. آب بلوک از رودخانه سیاح است که شاه بهمن پسر اسفندیار کیانی بندی بر این رودخانه بسته، آب را بر تمام دهات این بلوک جز ناحیه فرستگان سوار کرده است». ظاهراً از پل رودخانه کواد که در نسخه چاپ شیرازنامه آمده، مراد پل این رودخانه می‌باشد و حدس دیگر با آشنائی به رسم الخط نسخه حکمت، براین است که آن چه به صورت پول (بوک) آمده صورت تحریف شده بلوک کواد باشد (تعلیقات شیرازنامه، ص ۲۲۶).

۱۴- ابوالعباس معین‌الدین احمد، شیرازنامه، به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی، تهران ۱۳۵۰، صص ۸۹-۹۰. مؤلف شیرازنامه تاریخ واقعه را ۶۶۶ ذکر کرده، درحالیکه و صاف تاریخ این حادثه را رجب ۶۶۳ می‌داند (تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۲).

۱۵- تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۱۶- میرخواند، روضةالصفاء، تهران ۱۳۳۹، ج ۴، صص ۶۲۲-۶۲۰.

۱۷- عباس اقبال، تاریخ مفلان، تهران ۱۳۴۷، چاپ سوم، صص ۳۹۲-۳۹۱.

۱۸- بنوان مثال :

H.H, Howorth, History of the Mongols, From 9th to the 19th century, 111, London 1876-77, 111, 203-204.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی